

## باب های ثلاثی مزید

در درس دوم گفته شد که صیغه اول ماضی یا اصلش سه حرف است که به آن ثلاثی میگویند و یا چهار حرف است که به آن رباعی گویند و هر کدام از ثلاثی و رباعی ، اگر تنها بوده و حرف زاید نداشته باشد، به آن مجرد و اگر به اصل آنها حرف یا حروفی اضافه شده باشد به آن مزید گویند

فعل ثلاثی مزید دارای اوزان متعددی است که به چهار مورد آن اشاره میشود:

ماضی	مضارع	مصدر	مثال
افعل	یفعل	افعال	انزل، ینزل، انزال
فاعل	یفاعل	مفاعله	عامل، یعامل، معامله
افتعل	یفتعل	افتعال	اكتسب، یکتسب، اکتساب

به صیغه اول ماضی باب های ثلاثی مزید حروفی اضافه میشود که از این قرار است

۱- به سه باب آن یک حرف

۲- به پنج باب آن دو حرف

۳- به چهار باب آن سه حرف

## فهرست

- ۲ ..... نی نامه
- ۳ ..... پرورده گویی
- ۴ ..... دل می رود ز دستم
- ۵ ..... بهار عمر
- ۵ .....
- ۶ ..... ستایش خدا
- ۶ ..... پیدا و پنهان
- ۶ ..... جمال جان فزای روی جانان
- ۶ ..... باغ عشق
- ۶ ..... برف
- ۶ ..... تصنیف گلستان
- ۶ ..... مناظره خسرو با فرهاد
- ۶ ..... گویی بط سفید جامه به صابون زده است
- ۶ ..... دماوندیه
- ۶ ..... بیداد ظالمان

## نی نامه

نی استعاره از انسان کامل، حکایت و شکایت جناس  
اختلافی

نیستان استعاره از عالم معنا/ مرد و زن مجاز  
از همه موجودات/ تضاد

واج آرایی(ش)/سینه مجاز از قلب/شرح و  
شرحه جناس ناقص افزایشی

تلمیح به (کل شیء یرجع الی اصله)/ اصل و وصل  
جناس/ دورماند و وصل تضاد

قلب و عکس / واج آرایی(س) / تن و جان  
تضاد و تناسب / تکرار

تشبیه / بانگ نای استعاره از نغمه عشق /  
ذوالقافیتین / باد و باد جناس تام

راه پر خون استعاره از راه عشق/ مجنون  
نماد عاشق شکست خورده/ تلمیح

اسلوب معادله/ مصراع دوم تمثیل/ هوش  
مجاز از عشق/ بی هوش مجاز از عاشق

ماهی نماد انسان عارف/ آب: دریای عشق و  
معرفت الهی/ بی روزی: انسان بی عشق/  
روزش دیر شد: روزگارش تباه شد

پخته استعاره از انسان کامل و عارف / خام بی  
بهره از عشق

بشنو از نی چون حکایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست  
لیک کس را دید جان دستور نیست

آتش است این بانگ نای و نیست باد  
هر که این آتش ندارد نیست باد

نی حدیث راه پر خون میکند  
قصه های عشق مجنون می کند

محرم این هوش جز بی هوش نیست  
مر زبان را مشتری جز گوش نیست

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد  
هر که بی روزی است، روزش دیر شد

در نیابد حال پخته هیچ خام  
پس سخن کوتاه باید والسلام

## پرورده گویی

اگر پای در دامن آری چو کوه  
سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

زبان درکش ای مرد بسیاردان  
که فردا قلم نیست بر بی زبان

صدف وار گوهرشناسان راز  
دهان جز به لولوء نکرند باز

فراوان سخن باشد آگنده گوش  
نصیحت نگیرد مگر در خموش

نباید سخن گفت ناساخته  
نشاید بریدن نینداخته

کم آواز هرگز نبینی خجل  
جوی مشک بهتر که یک توده گل

چرا گوید آن چیز در خفیه، مرد  
که گر فاش گردد شود روی زرد؟

صد انداختی تیر و هر صد خطاست  
اگر هوشمندی یک انداز و راست

درون دلت شهربند ست راز  
نگر تا نبیند در شهر باز

از آن مرد دانا دهان دوخته ست  
که بیند که شمع از زبان سوخته ست

مصراع اول کنایه از گوشه گیری / تشبیه / کوه نماد خاموشی /  
مصراع دوم کنایه از والا مقامی / سر مجاز از وجود

زبان درکش کنایه از ساکت باش / قلم نیست کنایه از  
بازخواستی وجود ندارد

تشبیه / گوهرشناسان استعاره از سخن شناس / تمثیل /  
لولوء استعاره از سخن با ارزش

آگنده گوش کنایه از ناشنوا / تمثیل

نباید و نشاید جناس اختلافی / اسلوب  
معادله / تمثیل

جو نماد چیز اندک / مشک استعاره از سخن سنجیده / گل  
استعاره از سخن بی ارزش

استفهام انکاری / مرد مجاز از انسان / روی زرد کنایه  
از شرمندگی / مد مجاز از انسان

تیر استعاره از سخن بی ارزش / صد و یک تضاد و  
تناسب / راست ایهام تناسب: ۱- درست ۲- مستقیم

تشبیه / شهربند: زندانی / در شهر استعاره از  
دهان

دهان دوخته کنایه از سکوت / شمع نماد  
پرگویی / احسن تعلیل / شمع تشخیص

## دل می رود ز دستم

دل می رود ز دستم صاحب دلان، خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را ده روزه مهرگردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا ای صاحب کرامت، شکرانه ی سلامت روزی تفقدی کن درویش بینوا را آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: بادوستان مروت، با دشمنان مدارا هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کندگارا سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا آینه ی سکندر جام می است بنگر ابر تو عرضه دارد احوال ملک دارا خوبان پارسی گو، بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را حافظ به خود نپوشید این خرّقه می آلود ای شیخ پاکدامن ، معذور دار مارا	واج آرایی مصوت بلند (آ) / راز پنهان استعاره از عشق / پنهان و آشکار تضاد کشتی شکستگانیم کنایه از اسیر سختی شدن / باز بینیم ایهام / باد شرطه تشخیص ده روزه کنایه از مدت کم / مهر ایهام / افسون و افسانه شبه اشتقاق / یارا و یاران تفقد ایهام ۱- دلجویی کردن ۲- رزق و روزی / بینوا ایهام ۱- فقیر ۲- بی صدا تلمیح به (طه ۴-۴۳) / دوستان و دشمنان تضاد تنگ دستی کنایه از فقیر / کیمیای هستی استعاره از خوشی / تلمیح به داستان قارون تشبیه / مصراع دوم کنایه از قدرت داشتن / موم نماد نرمی / سنگ خارا نماد سختی تشبیه / تلمیح به آینه ی اسکندریه / دارا ایهام ۱- ثروتمند ۲- داریوش سوم خوبان: زیبا رویان / رندان: عارفان / رندان پارسا تناقض خرّقه می آلود تناقض / می استعاره از عشق
--	---

## بهار عمر

لاله زار عمر اضافه تشبیهی / بهار عمر  
ریخت کنایه از دست دادن جوانی

تشبیه / باران و  
برق تناسب

دم مجاز از لحظه / یک دو دم کنایه از زمان  
کوتاه / کار عمر تشخیص

شکر خواب حس آمیزی / هان  
شبه جمله

گذار ایهام ۱- عبور ۲- محل عبور / عمر  
ایهام ۱- زندگی ۲- معشوق

حسن تحلیل / خیل ایهام ۱- گروه ۲- گروه اسبان /  
خیل، عنان، سوار مراعات نظیر

استفهام انکاری / بی عمر زنده ام متناقض نما /  
عمر در مصراع اول مجاز از معشوق

سخن مجاز از شعر / صفحه، نقش، قلم  
مراعات نظیر / صفحه جهان اضافه تشبیهی

ای خرم از فروغ رخت، لاله زار عمر  
بازآ، که ریخت بی گل رویت، بهار عمر

از دیده گر سرشک چو باران چکد، رواست  
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است  
دریاب کار ما، که نه پیداست کار عمر

تا کی می صبح و شکر خواب بامداد؟  
هشیارگرد، هان! که گذشت اختیار عمر

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد  
بیچاره دل، که هیچ ندید از گذار غم

در هر طرف ز خیل حوادث، کمین گهی ست  
زان رو، عنان گسته دواند سوار عمر

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار  
روز فراق را که نهد در شمار عمر؟

حافظ! سخن بگوی که بر صفحه جهان  
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

## ستایش خدا

به نام نقش بند صفحه ی خاک  
عذار افروز مه رویان افلاک

نقش بند استعاره از خدا / خاک مجاز از زمین / مه  
رویان استعاره از فرشتگان / واج آرایه مصوت -

خداوندی که در ذاتش علل نیست  
جهان داری که در ملکش خلل  
نست

علل ایهام ۱- علت ۲- ضعف و بیماری / علل و  
خلل جناس ناقص اختلافی / آرایه ی ترصیع

نه در ایوان قربش وهم را بار  
نه با چون و چرایش عقل را کار

واج آرایه صامت(ر) / وهم تشخیص / بار و کار جناس ناقص  
اختلافی / تلمیح به جمله امیرالمومنین(اهتمام انسان ها  
هرگز او را در نخواهد یافت)

کسی با او نه و او با همه کس  
نماند هیچکس، او ماند و بس

آرایه قلب و عکس / کس تکرار / کس و بس جناس ناقص  
اختلافی / نماند و ماند تضاد / تلمیح به(الرحمن ۲۶-۲۷)

قدیمی کاولش را ابتدا نیست  
کریمی کآخرش را انتها نیست

آرایه ترصیع / تناقض / اول و آخر،  
ابتدا و انتها تضاد

قمر را روشنایی نامه داده  
عطارد را دوات و خامه داده

قلم و عطارد مراعات نظیر / نامه مجاز از دستور / عطارد  
تشخیص / دوات و خامه مجاز از قدرت نویسندگی

یتیمی را حبیب خویش خوانده  
ز ادنایش به او ادنی رسانده

تلمیح به آیات معراج از سوره  
والنجم

## پیدا و پنهان

خوشا دردی که درمانش تو باشی	خوشا دردی که درمانش تو باشی
خوشا راهی که پایش تو باشی	خوشا راهی که پایش تو باشی
خوشا چشمی که رخسار تو ببیند	خوشا چشمی که رخسار تو ببیند
خوشا ملکی که سلطانش تو باشی	خوشا ملکی که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل که دلدارش تو گردی	خوشا آن دل که دلدارش تو گردی
خوشا جانی که جانانش تو باشی	خوشا جانی که جانانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی	خوشی و خرمی و کامرانی
کسی دارد که خواهانش تو باشی	کسی دارد که خواهانش تو باشی
چه خوش باشد دل امیدواری	چه خوش باشد دل امیدواری
که امید دل و جانش تو باشی	که امید دل و جانش تو باشی
همه شادی و عشرت باشد، ای دوست	همه شادی و عشرت باشد، ای دوست
در آن خانه که مهمانش تو باشی	در آن خانه که مهمانش تو باشی
گل و گلزار خوش آید کسی را	گل و گلزار خوش آید کسی را
که گلزار و گلستانش تو باشی	که گلزار و گلستانش تو باشی
چه باک آید ز کس آن را که او را	چه باک آید ز کس آن را که او را
نگهدار و نگهبانش تو باشی	نگهدار و نگهبانش تو باشی
عراقی طالب درد است دائم	عراقی طالب درد است دائم
به بوی آنکه در مانش تو باشی	به بوی آنکه در مانش تو باشی
واج آرایی (آ، ش) / ترصیع / درد و	
درمان تضاد تناسب	
موازنه / واج آرایی (ش) / ملک و	
سلطان، چشم و رخسار تناسب	
واج آرایی (ش) / موازنه / دل و جان	
مجاز از انسان	
خوشی و خرمی و کامرانی مراعات	
نظیر / واج آرایی (ی)	
دل مجاز از انسان / دل و جان	
تناسب	
شادی و عشرت تناسب / واج	
آرایی (ش)	
گل و گلزار استعاره از نعمت های دنیایی / گلزار و	
گلستان استعاره از چهره معشوق / واج آرایی (گ)	
واج آرایی (گ) / تلمیح به (مَن یتوکل	
علی الله فهو حسبه)	
بو ایهام ۱- آرزو ۲- رایحه / قرابت معنایی	
با "دردم از یار است و درمان نیز هم"	



## جمال جان فزای روی جانان

چو نیکو بنگری در اصل این کار  
هم او بیننده، هم دیده است و دیدار

جهان را سربه سر آینه می دان  
به هر یک ذره ای صد مهر تابان

اگر یک قطره را دل بر شکافی  
برون آید از آن صد بحر صافی

به اعضا پشه ای همچند پیل است  
در اسما قطره ای مانند نیل است

درون حبه ای صد خرمن آمد  
جهانی در دل یک ارزن آمد

به پر پشه ای در، جای جانی  
درون نقطه ی چشم ، آسمانی

بین عالم همه در هم سرشته  
ملک در دیو و شیطان ددر فرشته

همه در جنبش و دائم در آرام  
نه آغاز یکی پیدا نه انجام

به زیر پرده ی هر ذره پنهان  
جمال جان فزای روی جانان

بیننده و دیده تناسب و اشتقاق / دیده و دیدار تناسب /  
دیده ایهام ۱- دیده شد ۲- چشم

تشبیه / قرابت معنایی با (دل هر ذره را بشکافی آفتابیش  
در میان بینی) / اغراق / مهر ایهام ۱- محبت ۲- خورشید

یک و صد، قطره و بحر تضاد و تناسب / قطره تشخیص /  
بر و بحر جناس / صافی استعاره از جلوه های الهی /

تشبیه / اسلوب معادله / موازنه / پیل و نیل  
جناس ناقص اختلافی

تناقض / خرمن استعاره از اسرار هستی / جهان مجاز از  
اسرار جهان / ارزن نماد کوچکی و تشخیص /

اغراق / پر و در جناس ناقص اختلافی / جای و جانی جناس  
ناقص افزایشی / نقطه چشم استعاره از مردمک چشم

عالم مجاز از واقعیت های هستی / همه و هم جناس افزایشی  
ملک و دیو تضاد تناسب / سرشته و فرشته جناس اختلافی

تناقض / جنبش و آرام ، آغاز و انجام  
تضاد

تشبیه / مصرع دوم تتابع اضافات / روی ایهام  
۱- چهره ۲- بالا

## باغ عشق

دلا! تا کی در این زندان، فریب این و آن بینی؟

یکی زین چاه ظلمانی برون شو، تا جهان بینی

جهانی، کاندرو هر دل که یابی، پادشا یابی

جهانی کاندرو هر جان که بینی، شادمان بینی

نه بر اوج هوا اورا عقابی دل شکر یابی نه

اندر قعر بحر اورا نهنگی جان ستان بینی

گر در باغ عشق آبی همه فراش دل یابی

وگر در راه دین آبی همه نقاش جان بینی

ور امروز اندر این منزل تورا جانی زیان آمد

زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان

پس به هر جانب که رو آری درفش کاویان بینی

عطا از خلق چون جویی، گر اورا مال ده گویی

به سوی عیب چون پویی گر اورا غیب دان بینی

بدین زور و زر دنیا چو بی عقلان مشو غره

که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی

که گر عرشی به فرش آبی وگر ماهی به چاه افتی

وگر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بینی

چه باید نازش و نالش، بر اقبالی و ادباری که تا

برهم زنی دیده، نه این بینی نه آن بینی

دل تشخیص/ زندان استعاره از دنیا/ برون شد کنایه از

پشت کردن به دنیا/ جهان مجاز از عالم معنا/ تلمیح

به (الدنیا سجن المؤمنین)

جان مجاز از انسان/ تشبیه/ پادشا یابی کنایه از قدرتمند

بودن/ جان و جهان جناس ناقص افزای

بر و بحر جناس ناقص افزایشی/ اوج و قعر

تضاد/ هوا و بحر، عقاب و نهنگ تناسب

موازنه/ عشق تشبیه به باغ/ در باغ عشق آبی کنایه از

عاشق شدن/ در راه دین آبی کنایه ز دیندار شدن

منزل استعاره از دنیا/ تناقض/ امروز و

فردا تضاد تناسب/ فردا مجاز از آخرت

یک ساعت مجاز از مدت کم/ تشبیه/ فریدون نماد

مبازه/ به میدان باش کنایه از آماده برای جنگ/ درفش

کاویان نماد پیروزی

جویی، پویی، گویی جناس ناقص اختلافی/

مصرع دوم اشاره به علام العیوب بودن خدا

زور و زر جناس ناقص افزایشی/

تشبیه/ مهرگان مجاز از پاییز

عرش مجاز از آسمان نماد بلندی/ فرش مجاز از

زمین نماد پستی/ ماه ایهام ۱- ماه ۲- آسمان

لف و نشر مرتب: اقبال لفظ ۱، ادبار لفظ ۲، این بینی

نشر ۱، آن بینی نشر ۲/ برهم زنی دیده کنایه از

## برف

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف  
گویی که لقمه ای است زمین در دهان برف

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است  
اجرام کوه هاست نهان در میان برف

ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار  
از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف

گشتند نا امید همه جانور ز جان با  
جان کوهسار چو پوست جان برف

چاه مقنع است همه چاه خانه ها  
انباشته به گوهر سیماب سان برف

در خانه ها ز بس که فرود آمده است برف  
نامد به حلق خانه فرو هیچ نان برف

از نان و جامه خلق غنی گشتی ار بُدی  
از آرد یا ز پنبه تن ناتوان برف

نه همچو من که هر نفس از باد زمهریر  
پیغام های سرد دهد بر زبان برف

دل تنگ و بینوا چون بطان برکنار لب  
خلقی نشسته ایم بر کران تا کران برف

گر قوتم بدی ز پی قرص آفتاب  
بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف

تشبیه: زمین مشبه/ لقمه مشبه  
به/ اغراق/ برف تشخیص

تشبیه مرکب: مصراع دوم مشبه/ پنبه  
دانه مشبه به/ اغراق/ واج آرایبی(ن)/

اغراق/ حسن تعلیل/ لرزه افتاد کنایه از ترسیدن/  
روزگار مجاز از مخلوقات جهان/ برف تشخیص

اغراق/ واج آرایبی(ج)/ جان و جانور  
اشتقاق/ جان تکرار/ کوهسار تشخیص

تشبیه: چاه مشبه/ مقنع مشبه به/ تلمیح به داستان  
مقنع(چاهی بوده که المقنع هرشب از آن صورت ماهی  
به رنگ جیوه به آسمان میفرستاد)

خانه مجاز از حیاط خانه/ حلق مجاز از گلو/ نان  
مجاز از برکت/ مصرع دوم کنایه از عدم آسایش

لف و نشر مرتب: نان لف ۱، جامه لف ۲، آرد نشر ۱،  
پنبه نشر ۲/ غنی و ناتوان تضاد/ برف تشخیص

نفس ایهام: ۱- دم و بازدم ۲- لحظه/ پیغام های سرد  
حس آمیزی و کنایه از آه و ناله/ زبان برف تشخیص

تشبیه مرکب: دل تنگ مشبه/ مصراع دوم  
مشبه به/ واج آرایبی(ن)

آفتاب مجاز از خورشید/ قرص آفتاب تشبیه/  
بام چرخ اضافه استعاری/ چرخ استعاره از

آسمان/ نردبان برف تشبیه

## تصنیف گلستان

هردم از عمر می رود نفسی

چون نگه می کنم، نماند بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روز دریایی

خجل آنکس که رفت و کار نساخت

کوس رحلت زدند و بار نساخت

خواب نوشین بامداد رحیل

باز دارد پیاده را ز سبیل

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

وان دگر پخت همچنان هوسی

وین عمارت به سر نبرد کسی

یار ناپایدار دوست مدار

دوستی را نشاید این غدار

ای تهی دست رفته در بازار

ترسمت پر نیاوری دستار

هر که مزروع خود بخورد به خوید

وقت خرمنش خوشه باید چید

نفس ایهام: ۱- دم و بازدم ۲- لحظه/

نگه میکنم کنایه از دقت کردن

خواب کنایه از غافل بودن/ پنج روز کنایه از

مدت کم/ پنج و پنجاه جناس ناقص افزایشی

رفت کنایه از مردن/ کار و بار جناس ناقص اختلافی/

کارنساخت کنایه از کار نیک نکرد/ کوس رحلت

کنایه از زمان مرگ

تتابع اضافات یا واج آرای مصوت -/ رحیل و

سبیل جناس ناقص اختلافی

هر که آمد کنایه از متولد شدن/ رفت کنایه از

مردن/ آمد و رفت تضاد/ منزل مجاز از زندگی

مادی/ عمارت، منزل، ساخت مراعات نظیر

پخت کنایه از آرزو داشتن/ عمارت استعاره از

دنیا/ به سر نبرد کسی کنایه از جاودانه بودن

یار ناپایدار استعاره از دنیای فانی/ دوست و دوستی

اشتقاق و جناس ناقص افزایشی/ غدار استعاره از دنیا

تهی دست استعاره از افرادی که کار نیک ندارند/ بازار

استعاره از آخرت/ ترسم: یقین دارم/ پر نیاوری کنایه از

بی نصیب بودن

واج آرای صامت (خ)/ مزروع، خوید، خرمن،

خوشه مراعات نظیر/ چید کنایه از گدایی

## مناظره خسرو با فرهاد

نخستین بار گفتش کز کجایی؟

بگفت از دار ملک آشنایی

بگفت آنجا به صنعت درچه کوشند

بگفت انده خرنند و جان فروشند

بگفتا جان فروشی در ادب نیست

بگفت از عشق بازان این عجب نیست

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟

بگفتا ز دل تو میگوی من از جان

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟

بگفت از جان شیرینم فزون است

بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟

بگفت آری چو خواب آید کجا خواب

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟

بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

بگفتا گر نیابی سوی او راه؟

بگفت از دور شاید دید در ماه

بگفتا دوری از مه نیست در خور

بگفت آشفته از مه دور بهتر

بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟

بگفت از گردن این وام افکنم زود

چو عاجز گشت خسرو در جوابش

به یاران گفت کز خاکی و آبی

مرجع ضمیرش فرهاد/ ملک

آشنایی اضافه تشبیهی

اندوه استعاره مکنیه/ انده خرنند کنایه از تحمل غم/ جان

فروشند کنایه از کشته شدن/ خرنند و فروشند تضاد

جان استعاره مکنیه/ جان فروشی

کنایه از کشته شدن

میگوییم در من از جان

حذف به قرینه ی معنوی

شیرین ایهام: ۱- عشق گوارا ۲- عشق خانم

شیرین/جان شیرین حس آمیزی/شیرین و

شیرین جناس تام

تشبیه: ش در شبش مشبه، مهتاب مشبه

به/ استفهام انکاری

مرجع ضمیرش در مهرش شیرین/خفته در

خاک کنایه از مرده باشم

راه: اجازه ملاقات/ شاید:شایسته است/

ماه استعاره از شیرین

مه استعاره از شیرین/ آشفته استعاره از فرهاد/ مصراع دوم

تمثیلی برای مصراع دوم/ اشاره به باور گذشتگان که

دیوانه چون در ماه بنگرد دیوانه تر شود

سر مجاز از جان/ وام استعاره از سر/ گردن

افکندن: پرداختن وام

نیامد بیش پرسیدن صوابش

ندیدم کس بدین حاضر جوابی

## گویى بط سفید جامه به صابون زده

کرده گلو پر ز باد، قمری سنجاب پوش  
کبک فرو ریخته، مشک به سوراخ گوش

بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش  
در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش

سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش  
زمی ز اردیبهشت گشته بهشت برین

چوک ز شاخ درخت خویشان آویخته  
زاغ سیه بردو بال غالیه آمیخته

ابربهاری ز دور اسب برانگیخته  
وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

در دهن لاله باد ریخته و بیخته  
بیخته مشک سیاه ریخته در سمین

گویى بط سفید جامه به صابون زده است

کبک دری ساق پای در قدح خون زده است

بر گل تر عندلیب گنج فریدون زده است

لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است

لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است

خیمه آن سبزگون خرگه این آتشین

گلو پر ز باد کنایه از آمادگی برای آواز خواندن/  
تشبیه: قمری مشبه/ سنجاب مشبه به/ مشک  
استعاره از سیاهی درون گوش کبک/ حسن تعلیل

دهن لاله اضافه استعاری/ لاله تشخیص/ مشک  
استعاره از سیاهی وسط لاله

سوسن تشخیص/ گوهر استعاره از  
شکوفه/ گلبن تشخیص

چوک: مرغ حق/  
حسن تعلیل

تشبیه: ابر مشبه/ اسب مشبه به/ اسب سیاه  
استعاره از ابر/ لؤلؤ تر استعاره از قطره باران/  
مصراع دوم کنایه از بارش باران از ابر بهاری

لف و نشر مشوش: ریخته لف ۱، بیخته لف ۲، مشک سیاه  
نشر ۱، در سمین نشر ۲ (لف ۱ به نشر ۲ / لف ۲ به نشر ۱) / لاله  
تشخیص/ مشک سیاه استعاره سیاهی وسط لاله/ در

سمین استعاره از دانه های باران/ حسن تعلیل

حسن تعلیل/ پا در قدح خون زده کنایه از

سرخى پا/ در و دری جناس ناقص افزایشی

ایهام تناسب: ۱- نوایی در موسیقی ۲- گنج

منسوب به فریدون/ لشکر چین استعاره از سبزه

خرگه: خیمه بزرگ/ آن: لشکر

چین (سبزه)/ این: لاله

## دماوندیه

ای دیو سپید پای در بند  
ای گنبد گیتی ای دماوند

از سیم به سر یکی کله خود  
ز آهن به میان یکی کمر بند

تا وارهی از دم ستوران  
وین مردم نحس دیو مانند

با شیر سپهر بسته پیمان  
با اختر سعد کرده پیوند

تو قلب فسرده ی زمینی  
از درد ورم نموده یک چند

پنهان مکن آتش درون را  
زین سوخته جان، شنو یکی

گر آتش دل نهفته داری  
سوزد جانت، به جانت سوگند

ای مادر سر سپید بشنو  
این پند سیاه بخت فرزند

از سر بکش آن سپید معجر  
بنشین به یکی کبود اروند

بفکن ز پی این اساس تزویر  
بگسل ز پی این نژاد و پیوند

برکن ز بن این بنا که باید  
از ریشه، بنای ظلم برکنند

تلمیح به دیو سپید مازندران/ پا در بند کنایه از اسیر بودن/ تشبیه:  
دماوند مشبه/ گنبد مشبه به/ اغراق/ گنبد گیتی استعاره مکنیه

سیم استعاره از برف/ کله خود استعاره از قله/ کمر بند  
استعاره از صخره های وسط کوه

دم مجاز از سخن/ ستوران استعاره از مردم  
نادان/ تشبیه: مردم مشبه/ دیو مشبه به

شیر سپهر استعاره از آفتاب/ مصراع دوم  
کنایه از ارتفاع زیاد دماوند

حسن تعلیل/ فسرده ایهام: ۱- افسرده  
۲- یخ زده/ ورم استعاره از برآمدگی

آتش استعاره از خشم/ سوخته  
جان کنایه از رنج دیده

آتش استعاره از خشم/ سوزد جانت کنایه از نابود شدن/ می خورم  
در به جانت سوگند حذف به قرینه معنوی

مادر سر سپید استعاره از دماوند/ سر سپید استعاره از برف/  
سر مجاز از مو/ سیاه بخت کنایه از بدبخت/ فرزند استعاره از  
خود شاعر(ملک الشعرا بهار)/ سپید و سیاه تضاد

از سر بکش کنایه از رها کردن/ سپید معجر استعاره از برف/ اروند  
مجاز از فر و شکوه/ مصراع دوم کنایه از بدست گرفتن قدرت

بفکن ز پی کنایه از نابود کردن/  
اساس تزویر اضافه استعاری/ موازنه

برکن ز بن کنایه از نابود کردن/ بنا استعاره از حکومت ظلم و  
استبداد/ بناد ظلم اضافه ی استعاری و تشبیهی

## بیداد ظالمان

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام ناگهان

بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام

بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت

این عوعو سگان شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت

هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

زین کاروان سرای بسی کاروان گذشت

ناچار کاروان شما نیز بگذرد

آبی است ایستاده در این خانه مال و جاه

این آب ناروان شما نیز بگذرد

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع

این گرگی شبان شما نیز بگذرد

پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست

هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

جهان مجاز از زندگی / شما: طبقه

حاکم و مرفه

تابع اضافات / تشبیه / باغ و بوستان استعاره از قدرت و خوشی

های زندگی / باد خزان به باغ رسیدن کنایه از نابودی خوشیها

آب اجل تشبیه / گلوگیر کنایه از خفه کننده /

خاص و عام مجاز از همه مردم و تضاد / تلمیح

به (کل نفسی ذایقه الموت)

مملکت مجاز از دنیا / شیران استعاره از شجاعان /

عوعو استعاره از قدرت های ظاهری / سگان استعاره

از افراد پست و ظالم / گذشت و بگذرد اشتقاق

باد استعاره از مرگ / شمع استعاره از انسان ها /

چراغدان استعاره از قدرت و زندگی

کاروان سرا استعاره از دنیا / کاروان ۱ استعاره از انسانها و

تکرار / کاروان ۲ استعاره از عمر / واج آرایبی (آ)

تشبیه: مال و جاه مشبه / آب مشبه به / خانه استعاره از

دنیا / آب ناروان استعاره از مال و جاه

رمه استعاره از مردم / چوپان گرگ طبع استعاره

از حاکمان ظالم و تناقض / گرگ استعاره از ظلم

و ستم / شبان استعاره از حاکمان ظالم

پیل فنا و شاه بقا تشبیه / فنا و بقا تضاد /

پیادگان استعاره از حاکمان ظالم / واج

آرایبی (آ، -)